

حضرت امام پس از بیان این مقدمه [که معلوم شد نه مفهوم صحت و نه مصداق آن، نمی توانند در موضوع له لحاظ شوند و لذا صحیحی ها باید راهی برای حل مشکل خویش بیابند] می فرمایند:

«و لعلّ هذه الشبهة ألجأتهم إلى التزام كون الصّحة بمعنى التماميّة، الظاهر منهم أنّ المفهومين متساوقان عرفاً و لغة، و أنّ بين الصّحة و الفساد تقابل عدم و ملكة.»^۱

توضیح :

(۱) ظاهراً همین اشکال باعث شده که امثال مرحوم آخوند صحّت را به معنای تمامیت بگیرند.

(۲) ظاهراً فرمایش آخوند آن است که اولاً: مفهوم صحت و مفهوم تمامیت در عرف و در لغت یکی هستند و ثانیاً: تقابل صحت و فساد، تقابل عدم و ملکه است [چراکه: تام و ناقص در موضوع خاص مقابل هم قرار می گیرند یعنی جایی که شأنیست تام بودن دراد و تام نیست، ناقص است و تمامیت در جایی است که اجزاء وجود داشته باشد. پس اگر چیزی جزء ندارد - مثل مجردات - تمامیت و نقصان در آن مطرح نیست، پس تام و ناقص، عدم و ملکه هستند و چون صحت و فساد با آن ها هم معنا می باشند، آنها هم عدم و ملکه می شوند.]

ما می گوئیم :

در این جا سوالی مطرح است که چرا تغییر صحّت به تمامیت مشکل مطرح شده از ناحیه امام را حل می کند. در این باره گفتنی است:

امام می فرمودند صحّت نمی تواند وصف ماهیت و مفهوم باشد در حالیکه تمامیت صفت مفهوم و ماهیت می شود (به لحاظ اینکه دارای اجزاء است) پس مفهوم صلوة نمی تواند متصف به صحّت باشد و لذا مرحوم آخوند فرمودند صحّت در اینجا به معنای تمامیت است.

**

اما حضرت امام این التجاء را نیز نمی پذیرند و بر آن اشکال می کنند:

«و هو غير جيّد لعدم مساعدتهما عليه، بل الصحة و الفساد كقيمتان وجوديتان عارضتان للشئ في الوجود الخارجي، فيقال للشئ الموجود المتّصف بكيفية ملائمة لطبيعته النوعية إنّه صحيح سالم، و للمتّصف بكيفية منافرة لها إنّه فاسد. و يشبه أن يكون إطلاقهما على الماهيات الاعتبارية بنحو من التوسّع، فإن لتلك الماهيات وراء الأجزاء هيئة اعتبارية اتصالية أو وحدة اعتبارية، لأجلها يقال: «قطع صلاته و أفطر صومه» فيدعى لأجل فقد شيء معتبر فيها عروض الفساد لها كالوجود الخارجي الذي عرض له الفساد، و كذلك في الصحة. و أمّا التمام و النقص فيطلقان [عليه] باعتبار جامعته للأجزاء و الشرائط و عدمها، فإن أطلقا على الكيفيات و الحقائق البسيطة فباعتبار لحاظ الدرجات فيها، فيقال للوجود النور: إنهما تامان و ناقصان، فالإنسان الذي ليس له عين أو يد ناقصاً لا فاسد. فمفهوم النقص و التمام يخالفان الصحة و الفساد و بينهما تقابل العدم و الملكة، كما أن بين الصحة و الفساد تقابل التضاد، كما أن التمام و النقص إضافيان بمعنى أن الجامع للأجزاء دون الشرائط تامّ بحسب الأجزاء ناقص بحسب الشرائط، لا مطلقاً.»^۱

توضیح :

(۱) اولاً نه در عرف و نه در لغت، مفهوم صحت با مفهوم تمامیت و مفهوم فساد با مفهوم نقصان یکی نیستند. [یعنی مثلاً به انسان کور می گوئیم ناقص ولی نمی گوئیم فاسد، کما اینکه به میوه فاسد می گوئیم فاسد ولی نمی گوئیم ناقص]

(۲) ثانیاً تقابل صحت و فساد، تقابل تضاد است چراکه آنها، دو کیفیت وجودی هستند که بر اشیاء موجود خارجی عارض می شوند، و لذا به چیزی که با طبع نوعیه اش سازگار است [مثلاً طبع نوعیه هندوانه، شیرین است. اگر این هندوانه همین صفت را دارد] می گوئیم صحیح، و اگر با آن طبع سازگار نیست می گوئیم فاسد. پس آن موجود خارجی دارای یک کیفیت موجوده خارجی است.

(۳) اما درباره ماهیت اعتباری (و نه افراد و مصادیق) اگر می گوئیم «صحیح»، این اطلاق مجازی است. به عبارت دیگر: «صحیح» وصف مصادیق است ولی اگر ماهیت [ماهیت اعتباری را امام مورد اشاره قرار می دهند، در حالیکه این بحث در ماهیات غیر اعتباری هم جاری است] هم معروض صحت قرار گرفت، این اطلاق مجازی است، چراکه ماهیت را دارای یک حقیقت اتصالیه گرفته ایم (و لذا می گوئیم نماز قطع شد) که اگر برخی از اجزاء آن نبود، مجازاً به آن می گوئیم فاسد.

(۴) این در حالی است که تقابل تمامیت و نقصان، تقابل وجود و عدم است.

(۵) [إن قلت: در حقائق بسیطه که اجزاء ندارند چگونه نقصان و تمامیت مطرح می شود در حالیکه گفته اید آنها موضوعاً

۱. مناهج الوصول، ج ۱ ص ۱۴۴



از تمامیت و نقصان خارج هستند] قلت: در آنها اگر می‌گوییم تام و ناقص به لحاظ درجات است [یعنی در آن درجه بالاتر نیست].

(۶) پس انسان بی‌دست ناقص است (تقابل وجود و عدم) و نه فاسد.

(۷) پس بین فساد و صحت با نقصان و تمامیت [علاوه بر تفاوت مفهوم عرفی]، از دو جهت تفاوت وجود دارد یکی آن که در اولی تقابل تضاد است و در دومی تقابل عدم و ملکه، و دوم آن که نقصان و تمامیت اضافی هستند (این شیء تام است از حیث اجزاء؛ ناقص است از حیث شرایط) ولی صحت و فساد اضافی نیستند (این شیء اگر اجزاء دارد و شرائط ندارد، مطلقاً فاسد است).

